

# کوسه و ریش پهن؟!!

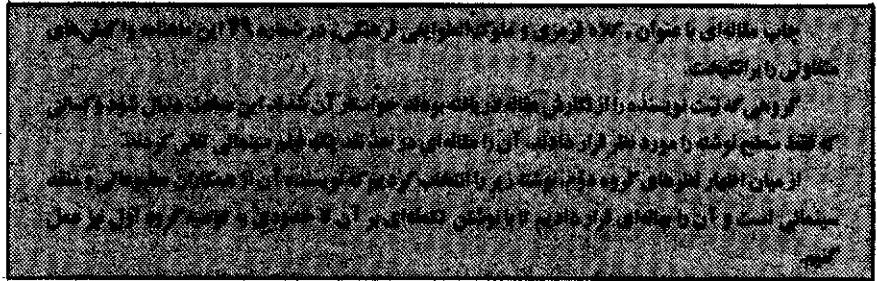
علاقه‌مندان سینما نیز با نگاهی غمبار به سکوتشان می‌نگریستند، صدها عنوان کتاب پیش پا افتاده و مبتذل نیز عرضه شد و خریداری نیافت. اگر علت موفقیت کلاه قرمزی و شکست هفته‌های کتاب، فقر فرهنگی جامعه است و میل به ابتذال، چرا آن کتابهای پیش افتاده و مبتذل مورد مراجعه قرار نگرفتند. هجوم همگانی که جای خود دارد و سوال می‌کنم که اگر مردم به آن نمایشگاهها هجوم آوردند و دسته دسته از کتابهای

پیش پا افتاده (و نه کتابهای بارزوش) خریداری می‌کردند و می‌پردند آیا این مقاله را با چنین استدلال و نتیجه‌ای باز هم می‌نوشتید؟

۲- اگر قصد مقایسه در میان باشد (که نیست) و اگر فرض کنیم کلاه قرمزی فیلمی پیش پا افتاده است (که نیست)، آیا درصد فیلمهای پیش پا افتاده نسبت به کل فیلمها بیشتر است یا درصد کتابهای مبتذل نسبت به همه کتابهای منتشره؟ بیش از نیمی از فیلمهای تولید شده در هر سال را آثاری تشکیل می‌دهند که می‌توانیم آنها را از یک یا چند جنبه مورد بررسی جدی و تایید قرار دهیم. آیا حتی یک چهارم کتابهای منتشره واجد چنین امتیازی هستند؟

۳- دلسوزانه سوال کرده‌اید که درستی چرا مردم ما کتاب نمی‌خوانند اما برای دیدن فیلم کلاه قرمزی سر و دست می‌شکنند؟ و این امر را بسیار غیرمنصفانه حتی تا حد فاجعه ارزشیابی می‌کنید. به این سوال شما با سوال دیگری پاسخ می‌دهم: چرا باید این دو مقوله را با هم معارض دانست؟ مگر نمی‌شود که مردم هم کتاب بخوانند و هم برای دیدن فیلم مورد علاقه‌شان سر و دست بشکنند؟ ممکن است باز قضیه را به همان میل به ابتذال و ساده‌خواهی مردم ربط دهید. مورد نخست را مجدداً تکرار می‌کنم. مگر در نمایشگاههای کتاب، کم بودند کتابهایی بسیار سهل الوصول‌تر و پیش پا افتاده‌تر از هر فیلمی که شما پیش پا افتاده می‌دانید؟

۴- در مقاله شما نیامده بود که: کتابهایی چون سینه، امشب دختری می‌میرد و... که صدها برابر قیمت پشت جلدشان در بازار سیاه، دست به دست می‌گردند، چرا به چنین موفقیتی دست می‌یابند؟ اگر همان میل به ابتذال را مطرح کنیم، می‌توان پرسید که آیا این نوع کتابها برای مقایسه، دم دست‌تر و منطقی‌تر نبودند؟ و اینکه چرا چنین کتابهایی با قیمتهای سرسام‌آور به فروش می‌رسند اما کتابهای با ارزشی، در



درست برسد. که به رغم وجود ملوک الطوائف فرهنگی که بسیار بسیار هم پرتأثیر به انفعال هر چیز از هر چیز می‌انجامد و از رشد و انتقال فرهنگ جلو می‌گیرد و با آنکه در هیچ کشور مدعی انقلاب فرهنگی، رکود و کساد بازارهای کتاب، قابل توجیه نیست، اما حجت بی فرهنگی و نشانه آن را کلاه قرمزی دانستن، بسیار دور از انصاف و صواب است. چرا سینما باید به خاطر فقر فرهنگی حاکم بر جامعه تاوان بپردازد؟ آیا رکود بازار کتاب و موفقیت کلاه قرمزی را می‌توان معلول علتی واحد دانست؟

درست که کتاب یکی از نهادهای فرهنگی هر جامعه است و میزان رشد فرهنگی را در هر کشور با تعداد کتابهای منتشره و شماره کتابخوانان برآورد می‌کنند، اما سینما نیز مقوله‌ای فرهنگی است و اگر نگویم که در دنیای امروز، نسبت به چند دهه قبل، تغییری اساسی در جایگاههای سینما و ادبیات روی داده و امروز فیلم و سینما از مظاهر اصلی و شاخصهای مهم سنجش ارزیابیهای فرهنگی جوامع معاصر است و اگر نخواهیم سینما را کاملترین محصول فرهنگی دوران کنونی بدانیم، حداقل این هست که اهمیت مقوله فیلم در گسترش فرهنگ و پیشرفت اجتماعی به هیچ وجه کمتر از کتاب نیست. البته به زعم نگارنده، اصلح آن است که به مقوله‌های مختلف فرهنگی نمره ندهیم و آنها را به لحاظ اهمیت با یکدیگر مقایسه نکنیم. همه عرصه‌های فرهنگ، همه گوشه‌های فرهنگی باید تا حد تقدیس مورد احترام قرار گیرد. همه محصولات فرهنگی اجزای یک مجموعه‌اند و از مجموعه است که برکت می‌زاید. بهرحال حتی اگر مقایسه را نیز مشروع بدانیم به دلایل فراوان، کلاه قرمزی در آن مقاله مورد ظلم بی‌حد قرار گرفته است.

۱- اگر فیلم «پیش پا افتاده» داریم، کتاب مبتذل هم به وفور موجود است. در همان هفته‌های کتاب که

## نوشته مسعود پورمحمد خطای انگشت نشانه!

آن که سینه سوخته فرهنگ است، آن که به پویایی و باروری فرهنگ ایرانی باور دارد و دل می‌سوزاند و هر که سودای کار و تلاش در تعالی این فرهنگ دارد، بی‌گمان بر دلش داغهایی بی‌شمار خورده است. دهان باز کند، تف درونش هوا راه و قلم در دست گیرد، سوز دلش کاغذ را مشتعل می‌کند. مقاله «کلاه قرمزی و ملوک الطوائفی فرهنگی» نشان از چنین سوز درونی دارد و بند این مقاله که بنا به قرائن از خامه سردبیر ماهنامه تراوش کرده است، نشان از تعلق به این خاک و آب دارد. ایشان برای طرح مسئله مهمی چون ملوک الطوائفی فرهنگی، از مقایسه دو رویداد مهم فرهنگی در آذر ۷۳ استفاده کرده و در نهایت به این نتیجه مهم رسیده است که حاکمیت ملوک الطوائفی فرهنگی یک بیماری بسیار مهم فرهنگ این دیار است: «یک اثر فرهنگی در فلان شهر مورد پذیرش قرار می‌گیرد و در فلان شهر دیگر مردود- و حتی کفرآمیز- شناخته می‌شود. یک فیلم سینمایی از وزارتخانه متولی امور سینمایی اجازه نمایش می‌گیرد، اما به دلیل مخالفت یک شخص یا یک جریان دیگر، صلاحیت فیلم به بی‌صلاحیتی بدل می‌شود و صلاحیت وزارتخانه‌ای هم که جزئی از بدنه اصلی نظام است زیر سوال می‌رود و...» و با تأکید بر اینکه «گرایش به ابتذال، مخرب‌ترین آفتی است که فرهنگ یک جامعه را مورد تهدید قرار می‌دهد از همه خواسته‌اند که به جای حرفها و اعمال بی‌ضرر و در نتیجه بی‌خاصیت، «حقیقت را چنانکه هست ببینیم و بیان کنیم.»

در لیبیک به این فراهخوان، من کار را از همان مقاله شروع می‌کنم و از نقد و بررسی مسیری که برای رسیدن به آن نتیجه پیموده شده است. این هم باید از ویژگیهای دیار خودمان باشد که انسان از مسیری اشتباه به مقصدی

جایگاههای ابدیشان با خاک تغذیه می‌کنند؟ البته بر خلاف شما، گرمی بازار حتی کتابهای را اعتمادی، میکی اسپیلین و مانند اینها را مقوله‌ای ضد

نکته دیگر اشاره می‌کنم. آیا می‌دانید که فروش کتاب در غرفه‌های کتاب در سالهای سینمایی که کلاه قرمزی را نشان می‌دهند چند برابر شده است؟ آیا این به معنای

## فیلم‌های گوگوش و بهروز وثوقی را می‌توان یک رویداد فرهنگی- هنری محسوب کرد؟

فرهنگی نمی‌دانم (اگرچه محتوای آنها بی‌ارزش باشد) که اعتقاد دارم هر روی آوری به مقوله کتاب در نهایت به خیر و برکت می‌انجامد. اولاً بسیاری از همین کتابخوانهای فعلی نیز در شروع با ما یک هماره مطالعه عادت کرده‌اند (پروست و فاکنر شروعهای مناسبی نیستند. حتی هوگو نیز). ثانیاً، چاپ و توزیع کتابهای پرفروش، چرخه عرضه کتاب را سرپا نگه می‌دارند. آیا برای عرضه کتابهای خوب احتیاج به کتابفروشی نیست؟ آیا لزومی ندارد که صاحبان و کارگران چاپخانه‌ها، کارشان را مطمئن و بی‌دغدغه بیابند؟ آیا کتابهای پرفروش چراغ کتابفروشی‌ها و سایر مراکز مرتبط به نشر را روشن نگه نمی‌دارند؟ چراغ سینما برای روشن ماندن بسیار پرهزینه‌تر است. آیا اهمیت بسیار زیاد و تعیین کننده موفقیت کلاه قرمزی را در بقای اجزای مختلف صنعت سینما مورد ارزیابی قرار داده‌اید؟ آیا می‌دانید که نرخ سود بهترین سینماهای ما به نسبت سرمایه‌ای که صرفشان شده از نرخ سود یک آمیوه فروشی کوچک که زیر پله یکی از ساختمانهای پایین میدان خراسان قرار دارد، بسیار کمتر است؟

واقعیت اینست که پس از انقلاب و با چشم‌اندازی که از آینده سینما تصور می‌شد، همه صاحبان سینماها قصد داشتند که سینمای خود را به پاساژ و سایر انواع محل کسب تبدیل کنند. خیلی‌ها این کار را کردند و بقیه را تا همین امروز، فشار قانونی وزارت ارشاد، به صورت سینما نگه داشته است. اگر در این مدت حتی یک روز قانونهای مربوط به جلوگیری از تبدیل سینما به اماکن تجاری معلق می‌شد فقط یک روز اگر معلق می‌شد فردای آن روز اثری از یک سینما به جا نمی‌ماند و همه این محاسبات هم تازه مربوط به زمانی است که رشته‌های مختلف صنعت سینما از انواع سوسیدها استفاده می‌کرد. و حالا وقتی یک سال پس از قطع سوسید که بر همه ناملايمات اقتصادی قبلی در سینما اضافه شده و شرایط را ده برابر بدتر کرده است، فیلمی بیاید و با موفقیت گنج‌کننده‌اش رخنه در باور «تبدیل سینما به پاساژ» ایجاد کند و کمی از چشم‌انداز تیره سینماداری و تولید فیلم را روشن کند، نباید به حق فیلمی تاریخی و قابل اعتنا نام گیرد؟ آیا چنین خدمتی به عرصه‌ای مهم در فرهنگ جامعه را می‌توان نادیده گرفت؟

دیشب از آنکه از کیفیت خود فیلم بگویم، به یک

تأثیر عرصه‌های مختلف فرهنگی در یکدیگر نیست؟ عرومه استدلالهای بالا مربوط به حالتی است که کلاه قرمزی را فیلمی پیش پا افتاده و مبتذل بدانیم. ولی آیا واقعاً همین طور است؟ آیا اگر کلاه قرمزی می‌آمد و سی چهل میلیون تومان می‌فروخت و می‌رفت این همه مورد توجه (منفی) قرار می‌گرفت؟

ولی به رغم همه آنها کلاه قرمزی فیلمی به شدت کار شده و قابل مطرح شدن است. نفس تولید شخصیتهایی که بتوانند با انبوه بچه‌ها در سراسر ایران ارتباط برقرار کنند و محبوب آنها شوند، به تنهایی نشان دهنده حضور و اعمال قدرت یک ذهنیت خلاق است. چنین مولودی به هیچ وجه تصادفی نیست و از زیر هیچ بنه‌ای پیدا نمی‌شود. خلق دو شخصیت مزبور به سالها تجربه، به شناخت اجتماعی، شناخت کودکان و به قدرت ارتباط گیری با آنان نیاز دارد. عواملی که در طهماسب و جلیلی وجود داشته و اینان به خوبی از آن استفاده کردند.

فیلم کلاه قرمزی از همه عواملی که برای موفقیت لازم است، بخوبی و با هنرمندی تمام بهره‌مند شده است. قصه و شخصیت‌پردازی‌ها، ملودرام، عشق، گریه و خنده در ترکیبی متناسب با یکدیگر موجب چنین ارتباط گسترده‌ای با مخاطبان بوده است. هرکس می‌تواند که این نوع فیلم را دوست نداشته باشد و اگر زورش برسد فرزندانش را هم از دیدار فیلم منع کند اما هیچکدام حق نداریم که قدرت ارتباط گیری با انبوه کودکان را دست کم بگیریم. متأسفانه این مقاله جای بررسی بیشتری در این زمینه را در اختیار نمی‌گذارد.

۷. و بالاخره: هر فیلم، هر کتاب و هر اثر هنری و فرهنگی دیگر اگر مورد هجوم همگانی قرار گیرد، واقعه‌ای مبارک است. تیرک این واقعه، واقعاً مستقل از محتوای اثر است. روی آمدی به هر مقوله فرهنگی به سود همه فرهنگ و به سود مردم است. همدیگر را با نگه‌داری نشان ندهیم. موانع رشد فرهنگ، همان طور که خود اشاره کرده‌اید، دیگرند.

●●●●

سردبیری: روزگاری بود که فیلم گنج قارون رکورد فروش فیلمهای فارسی را شکست. آیا امروز می‌توان موفقیت فیلم گنج قارون را یک رویداد فرهنگی

تاریخی تلقی کرد؟

تهیه کننده فرصت طلبی از شهرت گوگوش در سالهای ابتدای دهه پنجاه استفاده کرد و فیلمهایی ساخت با نام همسفر، ممل آمریکائی، ماه غسل و در امتداد شب که نقش مقابل او را افرادی چون بهروز وثوقی و سعید

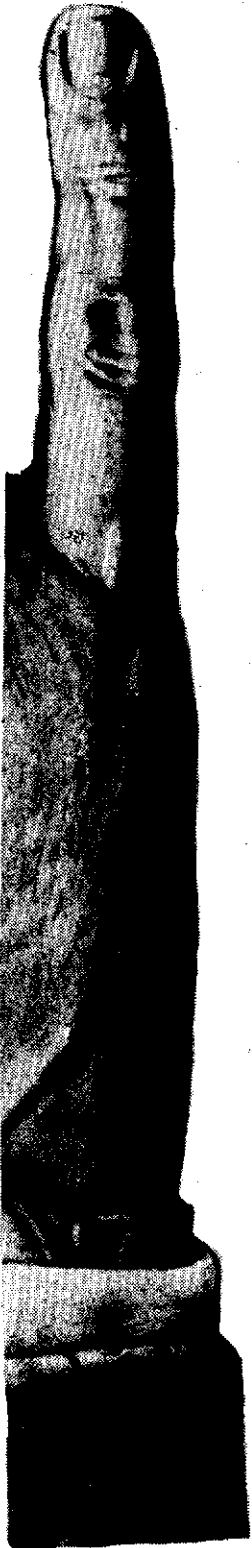
کنگرانی بازی می‌کردند. فروش این فیلمها نیز فوق‌العاده بود و لذا آیا سزاوار است که ما آنها را در لیست رویدادهای فرهنگی ثبت کنیم؛ و اگر ما کردیم معده تاریخ این خوراکیهای مسموم را قی نخواهد کرد؟

«فریاد زیر آب» و «باران» نیز نام دو فیلم پر فروش سینمای ایران است. موفقیت این فیلمها را باید به حساب پیام فرهنگی و ارزش هنری آنها گذاشت و یا حق این است بپذیریم بولی که از فروش این ساخته‌های سینمایی نصیب سازندگان آنها شد از شهرتی بود که بازیگر اصلی آن، یعنی داریوش، به مدد رسانه‌ها، و سوزیه تلویزیون و رادیو کسب کرده بود؟

همکار عزیزا

ما گروهی بوده و هستیم که با معیارهای حاکم بر محافل باصطلاح هنری و فرهنگی سابق و لاحق، جزو «هالوها» محسوب می‌شدیم (و می‌شویم). هالو از این بابت که به جای یک به به، چه چه گفتن (یا نوشتن) در مورد یک فیلم، یک جشن هنر شیراز و یا اکسپوزیسیون فلان نقاش قالتاق و گرفتن یک برگ چک، یا یک امتیاز، فقط پرسیده‌ایم چرا؟

وقتی در سالهای قبل از انقلاب سریال «سفرهای حامی» و کامی، با هزینه گزاف تهیه و از تسلوویزیون پخش می‌شد، پرسیدیم: چرا در حالی که صدها هزار کودک و نوجوان ایرانی از امکانات تحصیل محرومند، تلویزیون اعتبارات هنگفتی را در اختیار کارگردان و تهیه کننده فاقد هویتی می‌گذارد که کمترین شناختی از فرهنگ این کشور



ندارد، با روحیه مردم بیگانه است، دردها و رنجهای آنها را نمی‌شناسد و یک زندگی فرضی برای دو کودک ایرانی خلق می‌کند که دستیابی به آن حتی برای بچه میلیونرهای اروپایی و آمریکایی هم، رویانی دست نیافتنی است.

دست بر قضا، آن زمان هم، پس از چاپ همین سوال دوسه تلفظ مشکوک به دفتر نشریه‌ای که مقاله در آن به چاپ رسید (روزنامه اطلاعات) شد که از آن هم لطف تطبیح استنباط می‌شد، و هم تلخی تهدید و زنهار. و چون آن زمان هم ما به اندازه همین زمان هالو بودیم، نه تطبیح را جدی گرفتیم و نه تهدید را. نتیجه آن شد که یکی از علاقمندان سینه چاک و سرسپرده تهیه کننده و کارگردان آن سریال نقدی به روزنامه فرستاد کمابیش، مشابه نقد جنابعالی!

عزیز دلم!

اگر قرار بود فیلم کلاه قرمزی را مورد نقد قرار دهیم، جور دیگری می‌نوشتیم. مثلاً این جور: - اگر حدود یک سال شخصیت‌های فیلم کلاه قرمزی از طریق برنامه کودک تبلیغ غیرمستقیم نمی‌شدند، آیا باز هم این فیلم همین مقدار فروش را داشت؟ ما مشکلات فیلمسازان را می‌دانیم. چه اقتصادی و چه غیراقتصادی...

می‌دانیم جماعتی زحمت می‌کشند و فیلمی می‌سازند و امید ندارند فیلم دخل و خرج کند. یکی از مشکلات این فیلمسازان پرداخت هزینه سنگین تبلیغ در همین تلویزیون است. اما سازندگان فیلم کلاه قرمزی ماهها قبل از به اکران در آمدن فیلمشان راجع به آن تبلیغ کرده بودند، آن هم مجانی!

در برنامه‌های کودکی که جز کارتونهای تکراری و بصرانه‌های یکسواخت، چیزی دیگری به کودکان و نوجوانان عرضه نمی‌شود، طبیعی است یک کار نو، با شخصیت‌هایی که ذهن آسان پسند کودکان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، جایفتند. وقتی این جا افتادگی به حد مطلوب رسید، عجیب آن خواهد بود که فیلم کلاه قرمزی و پسرخال ساخته نشود و به اکران در نیاید.

در جامعه‌ای که روابط فاتحه ضوابط را خواننده، و در زنجیره‌ای از ارتباطات که هر کس بهتر کوشش کرد شانس موفقیت بیشتری دارد، و در عرصه‌ای که فرصت طلبی در هر زمینه «هنر»، «امتیاز»، «ژورنگی» و... شمرده می‌شود، واقعاً عجیب خواهد بود که فیلم کلاه قرمزی ساخته نشود!

فروش خارق‌العاده فیلم کلاه قرمزی بر سازندگان آن مبارکباد!

و تسلیم بر خالقین آثار اصیل فرهنگی که در گرداب ورشکستگی، یاس و نومیدی دست و پا می‌زنند.

البته اگر بخواهیم منصف باشیم نباید منکر جنبه‌های مثبت سریال تلویزیونی و فیلم سینمایی کلاه قرمزی شویم. این فیلم و سریال هم فیلم و سریالی بود مشابه دهها فیلم و سریالی که برای پر کردن اوقات خالی

کودکان و نوجوانان ساخته می‌شود و شاید امتیازاتی هم نسبت به سایر فیلمهای همتای خود داشته باشد. اما این از آن حرفها است که بنویسیم: دولی به رسم همه اینها کلاه قرمزی فیلمی به شدت کار شده و قابل مطرح شدن است. نفس تولید شخصیت‌هایی که بتوانند با ابوه بچه‌ها در سراسر ایران ارتباط برقرار کنند و محبوب آنها شوند، به تنهایی نشان دهنده حضور و اعمال قدرت یک ذهنیت خلاق است!!

گمان می‌کنید اشغال ذهن کودکان کار دشواری است؟

نه جانم! در جامعه‌ای که ذهن بزرگها هم تسلیم لودگی‌های کلاه قرمزی می‌شود، زیر تأثیر گرفتن کودکان ایشان را نباید «شاهکار» دانست.

همین امکانات را در اختیار دیگران بگذارید تا دریابید احتمالاً کسانی هستند که خیلی بیشتر می‌توانند بر ذهن کودکان مسلط شوند. گو اینکه مشابه همین امکانات در اختیار گروه تازه نفسی گذاشته شده و ایشان در قالب برنامه «ساعت خوش»، و نیز برنامه‌های ویژه نوروزی توانسته‌اند چنان ذهن خرد و کلان را اشغال کنند که اکنون کمتر کسی به یاد کلاه قرمزی و تکیه کلامهای این فیلم و برنامه تلویزیونی آن می‌افتد. اکنون به جای «اکشال نداره» و «مگه چیه»، خرد و کلان می‌گویند «کف کردم»، «روشن شدی» و... و اگر کسانی باور دارند که این برنامه‌ها یک رویداد هنری و فرهنگی است، گو باشند.

تردید نداشته باشید که اگر در بر همین پاشنه بچرخد، از این گروه در آینده‌ای نه چندان دور فیلمهای پرفروشی خواهیم دید تحت عناوین مثلاً «ارژنگ در پتل پورت»، «خان دائی نره می‌زنه»، «فاز قازوف بچه‌ها را دوست داره» و...

در چنان زمانی این گروه شیرینی «موفقیت» و «فروش بیسابقه» را بسیار بیشتر از سازندگان فیلم کلاه قرمزی خواهند چشید، زیرا که اینان واجد این «هنر» و «ژرف نگری» هستند که تم آهننگ‌هایی آنچنانی را زمینه ترانه‌ای کنند یا ترجمه بنده «بچه‌ها را بگشا».

اگر باور ندارید نوار «ساعت خوش» پخش شده در ساعت ۲۱ و ۱۰ دقیقه روز ۱۳۷۴/۱/۷ را مورد بازبینی قرار دهید.

در بدترین شرایط، اگر این گروه نتوانند با جای پای سازندگان فیلم کلاه قرمزی بگذارند، این فرصت برای خیلی از ایشان پیش خواهد آمد تا با محبوبیتی که از قبل شوهای تلویزیونی «ساعت خوش» و «سال خوش» کسب کرده‌اند چند صباحی هنرپیشه اول فیلمهای فارسی شوند؛ و چرا که نشوند؟!!

بحث در مورد ماهیت این شوها و تأثیراتی که بر رواج نوع جدیدی از ابتذال در جامعه می‌گذارد، از حوصله این مقال خارج است، اما نمی‌توانیم حیرت خود را پنهان کنیم و نپرسیم «سیمیا» را چه شده که از تفریط دیروز به افراط امروز گشاده شده است؟

امیدواریم همین سوال مختصر انگیزه‌ای شود که متولیان سیمیا مجموعه این برنامه‌ها را مورد بازنگری قرار

دهند و اگر به این نتیجه رسیدند که «ساعت خوش» و «سال خوش» بر خلاف باور کارشناسان مسائل آموزشی و اجتماعی، برنامه‌های بی‌ضرر، سرگرم کننده و آموزنده است، مراتب را جهت عبرت عموم اعلان کنند.

اما شما یک بحث فرهنگی را بهانه قرار دادید تا از یک فیلم عادی سینمایی دفاعی غیرمستقیم کرده باشید، و در این مسیر از ری به روم رفتید و در این رهگذر به تناقض گویی‌هایی گرفتار آمدید که هیئات!

جانی می‌نویسد: «در همان هفته‌های کتاب که علاقمندان سینما نیز با نگاهی غمبار به سکوتشان می‌نگریستند، صدها عنوان کتاب پیش پا افتاده و مبتذل نیز عرضه شد و خریداری نیافت»

و در جای دیگر نوشته‌اید: «در مقاله شما نیامده بود که: کتابهایی چون سینوهه، امشب دختری می‌میرد و... که صدها برابر قیمت پشت جلدشان در بازار سیاه، دست به دست می‌گردند، چسرا به چنین موفقیتی دست می‌یابند؟»

کوسه و ریش پهن؟!!

البته پارگراف اخیر نوشته شما کاملاً صحیح است. کتابهایی از این دست با چند برابر قیمت پشت جلدشان به فروش می‌رسند. اما آیا از خود پرسیده‌اید کاغذ و ملزومات چاپ این کتابها از کجا تهیه می‌شود؟ اگر نمی‌دانید، شمه‌ای عرضه می‌کنم.

بسه فسلان کتاب «مشکوک» که نویسنده «مشکوک ترش» هنر «کرنش» و «دل به دست آوردن» را بلد است مثلاً پانصد بند کاغذ داده می‌شود. این مقدار کاغذ برای چاپ ده هزار جلد از همان کتاب است، اما کتاب در دو هزار جلد منتشر می‌شود. بقیه کاغذ با سود مشروع در بازار سیاه به فروش می‌رسد تا کتابهایی نظیر امشب دختری می‌میرد چاپ شود.

اما فسلان محقق، ادیب، مورخ، پژوهشگر، فیلسوف، فیزیکدان، پزشک، شیمی‌دان و... که چهار پنج سالی را صرف تألیف یک اثر کرده‌اند، باید چهار پنج سالی هم منتظر رسیدن نوشتنشان برای دریافت کاغذ به قیمت رسمی، سماق بکنند.

شما چند نفر از این گروه را می‌شناسید؟ من چند نفری را می‌شناسم!

این قاعده‌ای است که در همه عرصه‌های فرهنگی ما حاکمیت دارد. و تازه این یکی از مجموعه قواعدی است که باروری فرهنگی ما را در همه زمینه‌ها (و از جمله همین سینما) به سوی سترونی سوق می‌دهد.

همکار عزیز، همکاران عزیز ذهن نقاد خود را به کنکاش واداریم. نشانه‌های واقعی سقوط فرهنگی را بشناسیم، و انگشت نشانه را به سوی آنها بگیریم.

خطای انگشت نشانه بد است. خیلی بد است. مخصوصاً اگر ما بخاطر مصلحتی، و یا منفعتی این انگشت را به سوی مقوله‌های فرعی نشانه بگیریم.